أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

ديروز عرض شد كه در قضيه خارجيه، بر تعريف مرحوم نائيني اشكالي وارد مي‌شود و آن اين است كه در قضيه خارجيه ملاك توجه تكليف به مخاطب است نه شخص، البته عرض شد كه در اين مساله مرحوم نائيني قضيه شخصيه را با خارجيه اشتباه تصور كردند و اين اصطلاح منطقي را در جاي خودش قرار نداده اند. حالا به اين كاري نداريم، مشخص است كه منظور اين مساله شخصي است، خود ملاك در قضيه شخصيه و خارجيه بر مبناي ايشان آن ملاك است منتهي از آنجايي كه بعضي از ملاكات و شرايط در تحقق موضوع نسبت به يك شخص خاص محقق است از اين جا گفته مي‌شود كه حكم از مخاطب به غيرمخاطب سريان پيدا نمي‌كند.

مثلا فرض كنيد كه در تمام دنيا شما بگرديد فرزند عمرو يكي است ما كس ديگري نداريم، حالا اگر حكمي آمده باشد بر اكرام فرض كنيد عموي زيد كه برادر عمرو است و به سبب يك نقاري اين قضيه و مساله بوده در اين صورت غير از فرزند عمرو كس ديگري نمي‌تواند اكرام كند نه اين كه فقط اين حكم رفته روي ذات خود اين زيد و از او قابل تسري به مخاطب ديگر نيست و بر همين اساس آن مساله شخصيه شده است نه، مساله به خود ملاك تحقق مي‌گيرد كه در تحقق ملاك اين قضيه وجود دارد نسبت به ديگري وجود ندارد لذا ما در موارد مختلف مشاهده مي‌كنيم كه احكام مختلفي نسبت به مخاطبين مختلف وجود دارد يعني مولا اين مخاطب را متوجه خطاب قرار مي‌دهد در حالتي كه مخاطب ديگر كه نظير اوست و ما تصور مي‌كنيم راجع به همين صفات است و همين موضوع در مخاطب ديگر محقق است مي‌بينيم او را از اين حكم مستثني مي‌كند و بعد اعتراض به مولا مي‌كنيم، اين همين‌جاست كه اي مولای بزرگوار، اين كه مثل من است چطور پس من را متوجه اين خطاب و عتاب قرار دادي و ديگري را قرار ندادي اين به خاطر چيست؟ به خاطر نفهمي ماست که ما در حيازت ملاكات به آن مرتبه تام نرسيده ايم و موضوع را جور ديگري تصور مي‌كنيم ولكن مولا چون اشراف بر مسائل و موضوع دارد حكم را متوجه ما مي‌كند و متوجه كسي ديگر نمي كند. و از اين قبيل ما مسائل زياد ديديم خوب در اين جا از اين نقطه‌نظر به مرحوم نائيني اشكال وارد مي‌شود.

مطلب ديگر و اشكال مهم ديگري كه بر اين اساس بر مبناي مرحوم نائيني در قضاياي خارجيه وارد مي‌شود اين است كه مرحوم نائيني مي‌فرمايند موضوع براي تعلق حكم در نفس مولا عبارت است از همان وجود علمي همين كه مولا احساس كند موضوع در خارج محقق است كفايت مي‌كند كه حكم به او تعلق بگيرد. ولو اين كه اين موضوع در خارج نباشد خود وجود علمي است كه منجز براي تعلق حكم است و به عبارت ديگر نفس موضوع و وجود علمي موضوع، آن استجلاب حكم را مي‌كند، كاري به خارج نداريم به فرض مولا هم اشتباه كرده باشد، آن حكم از ناحيه مولا صحيح است.

ولي در قضاياي حقيقيه مساله به اين شكل نيست در قضاياي حقيقيه در واقع اين حكم رفته روي ملاكات وعناوين وآن موضوع فرضي كه حالا سواء کان فی الخارج موجوداً أو لم یکن موجوداً وفی المستقبل یوجد مولا به اين وجود خارجي فعلي موضوع كاري ندارد، روی عنوان رفته هركسي كه متصف به اين عنوان است شرب خمر حرام و شارب خمر بايد حد بخورد حالا شارب خمر الان بالفعل موجود است، بايد حد بخورد، فردا پيدا مي‌شود بايد حد بخورد صد سال ديگر هم پيدا مي‌شود بايد حد بخورد، در اين صورت تفاوتي در اين مساله نمي‌كند.

اشكالي كه در اين جا وارد است اين است كه بسيار خوب نسبت به اجراي حكم و تعلق حكم به مخاطب به واسطه وجود علمي موضوع ما حرفي نداريم كه اين خودش به اصطلاح مُبَرء هست نسبت به مخاطب، ولي صحبت در اين است مخاطب در اين جا چه تكليفي دارد نقض اين جا وارد مي‌شود اگر مخاطب بداند كه متصف به اين موضوع نيست و موضوع حكم در او محقق نيست چه تكليفي در قبال اين دارد بايد انجام بدهد اين حكم را يا نبايد انجام بدهد؟ بر فرض بداند كه در اين جا مولا اشتباه كرده است مولا مي‌داند كه عمرو آمده در قم، وقتي كه نيامده به شما تكليف مي‌كند اكرم عمرا شما مي‌گوييد عمرو هنوز نيامده حالا توي خيابان چشمش اشتباه ديده خالد را به جاي عمرو ديده تصور كرده عمرو آمده در قم اصلا موضوع براي ايشان منتفي است مخاطب در اين جا چه بايد بكند؟ آيا بايد انجام بدهد؟

يا اين كه مولا نسبت به یک شرائطی، فرض كنيد نسبت به يك فرد خاصي يك حكم را بار مي‌كند يجب عليك الحج في هذه السنه از آن طرف ما مي‌دانيم ملاكاتي كه مولا و شارع تعيين كرده بلوغ و عقل و استطاعت است و ساير مسائل منتهي آنها را نمي‌گويد اِن تحصل لك الشرايط فيجب عليك می‌گوید يجب عليك الحج به هيچ چيز ديگر هم كار ندارد يجب عليك الحج في هذه السنه و شما مي‌دانيد مولا كه الان به شما گفت يجب عليك الحج اشتباه كرده شرايط محقق نشده اگر مولا بداند و شما به مولا بگويد آقا اين شرايط در من محقق نشده چطور شما مي‌گوييد يجب عليك الحج مولا مي‌گويد آه ببخشید اشتباه كردم، شما كه اين را مي‌دانيد آيا بايد حج انجام بدهيد متسكعاً ؟ ولو بدون تحقق شرايط؟ يا اينكه نه حق داريد اين امر را اتيان نكنيد؟

و بعضي از اين شرايط شرايطي است كه بدون آنها اتیان امر مستحيل است، مثل اين كه فرض بكنيد كه در همان مثالي كه زدم خب اصلا خود مورد نيامده كه اكرامش بكنيم اين عوضي ديده در اين جا مكلف نمي‌تواند اتيان بكند چرا؟ چون مي‌داند كه مولا در اين قضيه خاطي است و اگر بداند كه شرايط حاصل نشده امر نمي‌كند، در حالتي كه مرحوم نائيني مي‌فرمايند امر در اين جا جايز است و مي‌تواند امر كند چون وجود موضوع به عنوان وجود علمي منجز براي حكم است نه بعنوان وجود مفروض وقتي مولا وجود علمي مي‌كند يجب علي العبد الاطاعه در حالتي كه قادر نيست و نمي‌تواند انجام بدهد پس اين از كجا ناشي مي‌شود از آن جايي كه آن اشكال اول ما را نديده گرفته‌اند وآن اين بود كه بر مبناي ايشان حكم گرچه در قضاياي خارجيه و قضاياي شخصيه روي خود فرد خارجي رفته است ولي تعلق حكم بر اين فرد مخاطب و مكلف به خارجي نه بخاطر جسميت و كيلو وابرو و دماغش است بلكه به خاطر تحقق شرايط در اوست، لذا مولا اين را بصورت قضيه خارجيه و جزئيه كرده يجب عليك الحج ولي اين يجب عليك الحج به خاطر چيست؟ به خاطر مسائل ديگر است.

بر اين اساس نسبت به اين مساله اشكال است و آن ابن كه بين قضيه خارجيه و حقيقيه فرقي نشد، در هردو اگر مكلف نسبت به آن شرايط واجد باشد بايد انجام بدهد واجد نباشد نبايد انجام بدهد پس حالا ما چه حكم را وجود علمي براي مولا بدانيم يا وجود مفروض و وجود خارجي بدانيم در هر دو مساله يكي خواهد شد تفاوتی از اين نقطه‌نظر ندارد.

اما اگر منظور محقق نائيني اين است كه مولا اصلا به شرايط توجه ندارد مي‌خواهد عبد اين را انجام بدهد اين اصلا از بحث خارج است نبايد شما بگوييد مولا شرايط موضوع را مي‌داند وجود دارد يا ندارد وجود علمي دارد دَنگش گرفته بر اين كه اكرام بكن، كاري ندارم عمرو آمده يا نيامده من كاري ندارم، پول داري يا نداري من كاري ندارم، يا شرايط براي تو آماده است يا نيست، من مي‌خواهم اكرام بكني در اين صورت ديگر اصلا بحث خارج مي‌شود مساله صورت ديگري دارد .

در اين جا شما نمي‌توانيد بگوييد چون مولا وجود علمي دارد بر تحقق شرايط، اين وجود علمي منجز و مبرء مولا خواهد بود، مولا ديگر مي‌شود مولاي ديوانه! مولايي كه بگويد در هر صورت بايد عمرو را اكرام بكني ولو این كه نيست بنده مگر كبوترم كه بلند شوم عمرو را از تهران بياورم اين جا؟ كبوترهم نمي‌تواند اين كار را بكند بايد عمري باشد، حالا تو چشمت را عينك نزدي و عوضي خالد را عمرو ديده اي، به من بدبخت چه مربوط است كه مي‌گويي برو اکرامش بكن اگر در عين حال كه خطا كردي و خطا را هم به توگفتند و گفتند جناب مولا عينك بزن تا بتواني ببيني اشياء را و عوضي حكم نكني، بگويد نخير مرغ يك پا دارد دو دوتا شانزده‌تا، من مي‌گويم شما بايد عمر را اكرام بكني گرچه وجود خارجي نداشته باشد اين مولا چي است؟ يك مقدارمغزش عيب دارد، بايد (نمي‌دانم در قم هست يك چنين جايي يا نه، تهران كه امين‌آباد است مشهد هم سپيده انقلاب) بايد يك قدري اين مولا را در سپيده انقلاب بستری فرمود، (ما خيلي موالیان داريم كه بايد بستري بشوند) بايد اين مولايي كه مي‌گوئيم بابا نمي‌شود به پير به پيغمبر نمي‌شود، مي گويد نه، بايد بشود را بستري نمود.

خب ما بحث مان در اصول به مولاي بستري نيست به مولايي است كه اگر به آن مولا بگويند آقا اين شرايط محقق نيست بگويد چشم بحث را عوض مي‌كنيم مساله را تغيير مي‌دهيم، بنده الان به پسرم مي‌گويم بلند شو برو از بالا روی میز پول بردار و برو پرتقال بخر مي‌رود و مي‌گويد آقاجان روی میز شما كه پول نيست! بگويم غلط كردي من كه مي‌گويم هست، يعني هست یا بگویم خيلي خوب حالا برو از جيبم بردار فوری قبول مي‌كنم حالا روي ميز نيست برو از جيب بردار توي جيب نيست از صندوق بردار اما اگر بگوييم چون گفتم روي ميز است بايد از روي ميز برداري مي‌گويد بابا نيست اين میز را نگاه ‌كن فقط روي ميز كاغذ است و یک مشت مطالب حضرتعالی چرت و پرت كه نوشتي اين همه روي ميز پر است پولي من نمي‌بينم اين مطالب شما را هم بدهم به میوه فروشی به خدا بهم پرتقال نمي‌دهد مي‌گويد يك من از اين ها را به من بدهيد من فقط در آن حدي كه باهاش پرتقال بپيچم و پنير بگذارم در آن حد مي‌توانم قبول كنم از شما، اما اين ها را نمي‌دهم مي‌گويم آقاجان آخر اين مطالب كه به درد پرتقال فروشي نمي‌خورد اين مطالب به درد بقال نمي‌خورد اين مطالب به درد كس ديگر مي‌خورد، مي‌گويد يك صندوق هم از اين مطالب بدهيد يك دانه پرتقال دست شما نمي‌دهم برو بابا آقا شيخ اين ها را براي من نوشتي؟ پول بياور تا پرتقال بهت بدهم اين چيزها فايده ندارد به كت ما هم نمي‌رود ما مي‌گوييم چشم و گوش مي‌دهيم. اين مولا اگر اين طور باشد به اين كيفيت خب اين ديگر معنا ندارد اصلا از مساله بحث خارج می شود.

اشكال سومي كه بر مرحوم نائيني در اين مساله وارد مي‌شود اين است و اين اشكال همه‌جا هست اين مساله‌اي است كه يكي از مباني اصولي است و رفقا بايد متوجه اين قضيه باشيد تا اين كه بطور كلي ببینید بناي اصولي بر چيست. جناب نائيني، وقتي كه شما داريد يك مبناي اصولي را مطرح مي‌كنيد اين مولا را چه مولايي داريد تصور مي‌كنيد؟ شما مولا را موالی عادي تصور مي‌كنيد؟ وقتي اين حرفها را مي‌زنيد اصلا در اين جا جا ندارد.

مولايي كه در اين حيطه و محدودة بحث مطرح مي‌شود مولاي عالم بالامور و مشرف بالنفوس و مشرف بالغيب است، آن مولا مطرح است و در آن مولا ديگر خطا معنا ندارد!! شماي نائيني اصلا براي چي آمدي بحث را برداشتي روي مولاي عادي بردي و اين حرفها را مي‌زني كه هزارتا اشكال وارد بشود مولايي كه در بحث اصول ما روي آن بحث مي‌كنيم و اگرچه از قضاياي خارجيه كمك مي‌گيريم فقط به عنوان استيناس تقریب است والا اصل مولايي كه محطّ بحث ما در مباحث اصوليه است كيست؟ خدا و پيغمبر و امام عليهم ‌السلام تمام شد چهارده‌نفر و تمام، اين مولايي است كه ما روي اين بايد بحث بكنيم كه اين مولا چگونه مي‌تواند حكم را به مخاطب و مكلف به القا كند.

پس بنابراين اگر در اين قضيه مولايي بياييد وبگوييد البته مواردي اتفاق افتاده كه خيلي اشكالاتي شده و بعدا راجع به اين اشكالات مي‌آييم مي‌گوييم مثلا از باب مثال در قضيه حضرت ابراهيم عليه السلام كه مولا مي‌داند بعضي از شرايط نيست تكليف محقق نمي‌شود چطور در آنجا امر مي‌كند؟ اين يكي از آن مواردي است كه در اين جا مورد مساله است و رفقا در اين جا كاملا مي‌توانند نسبت به آن استنباط واقعي و اجتهاد حقيقي كه بسياري از افراد گير كردند و نتوانستند نسبت از عهده اشكال بربيايند خيلي ر احت مي‌توانند مساله را حل كنند، در آن مواردي كه مولا حكم مي‌كند به يك حكم نسبت به مخاطب، در حالي كه مي‌داند كه آن مخاطب نمي‌تواند او را انجام بدهد يا خودش جلوگيري مي‌كند در اين صورت چطور مولا يك چنين حكمي مي‌كند؟ وقتي امر به ذبح ولد از ناحيه مولا براي حضرت ابراهيم عليه السلام مي‌آيد آيا حضرت ابراهيم عليه السلام در آن موقع به مولا كاري نداريم كه بعد جلوی سکین را مي‌گيرد و از فَریِ اوداج جلوگيري مي‌كند نسبت به حضرت ابراهيم عليه السلام كار داريم، حضرت ابراهيم عليه السلام در مقام امتثال آيا عالم بود بر اين كه سکین فری اوداج نمي‌كند و مولا جلويش را خواهد گرفت يا نه؟ اگر عالم بود كه هنر نكرده بود!! من هم بلد بودم، بيايد مولا به من بگويد همين امام زمان عليه السلام بگويد فلانی سر فرزندت را فردا دم باغچه سكين بردار و ببر من هم جلوي سكين را مي‌گيرم مي‌گوييم آقا بلند شو برويم بلند شو برويم همين الان زودتر انجام بدهيم هنر نكردم.

تلميذ: پیغمبر بود، چطور نمي دانست؟

استاد: باشد خدا نخواسته است بداند، همه حرفها سر آن است

اگر مي‌خواست بفهمد هنر نكرده بود يعني خدا به حضرت ابراهيم عليه السلام امر به ذبح كند و جبرئيل بيايد به حضرت ابراهيم بگويد و بعد هم در گوشش بگوید فلاني من جلوي سكين را مي‌گيرم تو پيغمبري، بدان، مي‌گويد خيلي ممنون من همين الان صبح نشده بچه را راه مي‌اندازم و مي‌روم آنجا و ذبحش مي‌كنم اين كه هنر نيست حضرت ابراهيم عليه السلام هنگام امتثال به نسبت به اين تكليف چه حالتي داشت و چه تصويري از اين تكليف مي‌كرد؟ تصوير ذبح بود اين حرفها نبود اگر حضرت ابراهيم عليه السلام اين را نمي‌كرد كه صدقت الرؤیا برايش نمي‌آمد در رويا يعني تو رؤيا را واقع پنداشتي و بهش عمل كردي والا هر ننه قمري بلند مي‌شود مي‌شود حضرت ابراهيم عليه السلام هر كسي مي‌شود حضرت ابراهيم عليه السلام ، لذا حضرت ابراهيم عليه السلام وقتي كه دستور آمد ساره را بردار و بلند شو برو، رفت رَبَّنٰا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوٰادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنٰا لِيُقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ اَلنّٰاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ اُرْزُقْهُمْ مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿إبراهيم‌، 37﴾ و خطاب آمد پشت سرت هم نگاه نكن! کجا؟دریک بیابان! كدام يكي از ما اين كار را مي‌كنيم برود زنش را با يك بچه شيرخواره بگذارد وسط عربستان، تخم مرغ مي‌گذاري مي‌پزد!! توي يك چنين وضعيتي كه كلاغ پر نمي‌زند بچه را بگذارد و برود!! چه كسي يك چنين كاري مي‌كند آن توکُّلش كه مي‌گويد برو يك مساله ديگري است كه خدا گفته و ديگر خدا گفته و تمام شد و مي‌آيد در آنجا و اين مساله را انجام مي‌دهد ولي در قضيه ذبح، خدا هيچ تضميني نكرد كه اين بچه را برايت نگه مي‌داريم و اين ذبح انجام نمي‌شود، نه، شايد خدا دَنگش گرفته برود، مگر اين همه نمي‌روند مگر اين همه در شيرخوارگي و پنج سالگي نمي‌روند اين بيمارستان‌ها برويد روزي چندتا در اين بيمارستان‌ها طفل پنج ساله، ده ساله، پانزده ساله، بيست ساله از اين بيمارستان جنازه‌اش را مي‌برند بيرون منتهي او با سرطان مي‌رود آن از پشت بام مي‌افتد آن شير مي‌رود توي حلقش خفه مي‌شود حضرت اسماعيل عليه السلام را بايد سرش را ببرند چه تفاوتی می کند؟ طريقش فرق مي‌كند ولي اصلش يكي است خدا مي‌گويد من همان طوري كه حضرت علي اصغر عليه السلام را در شيرخوارگي و حضرت علي اكبر عليه السلام را در سي و چند سالگي بردم دلم مي‌خواهد حضرت اسماعيل عليه السلام را اين طوري ببرم چه فرقي مي‌كند با او مريد پير مغانم مگر نخوانديد همين چند شب پيش روح مجرد را مي خواندم

مريد پير مغانم ز من مرنج اي شيخ چرا كه وعده توي كردي و او بجا آورد

راجع به حضرت اسماعيل عليه السلام و حضرت علي اكبر عليه السلام است. مريد پير مغانم زمن مرنج اي شيخ، مرحوم آقا آورده اند راجع به ‌مرحوم دري .

حالا خدا بگويد نه من هم مثل حضرت علي اكبر عليه السلام مي‌خواهم حضرت اسماعيل عليه السلام ذبح بشود چه كسي مي‌تواند جلوي خدا را بگيرد؟ حضرت ابراهيم عليه السلام مي‌دانست؟ نه حضرت ابراهيم عليه السلام با اين حال رفت به قربان‌گاه كه اسماعيلش ذبح خواهد شد اين توطين نفس براي حضرت ابراهيم عليه السلام عبور دهنده بود حالا حضرت ابراهيم عليه السلام مي‌تواند به خدا بگويد خدايا اين حكمت با چه ملاكي مي‌سازد؟ اين جا را ما كار داريم اين كه من آوردم نمی دانم جلد دوم آوردم راجع به اين قضيه اين جا مي‌خورد حضرت ابراهيم عليه السلام مي‌تواند بگويد خدايا قتل نفس محترمه آن هم بچه معصوم حرام است یا نه؟ حرام است خودش گفته: … مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا اَلنّٰاسَ ... ﴿المائدة، 32﴾ از حضرت اسماعيل معصوم‌تر كي؟ از حضرت اسماعيل پاك‌تر كي؟ يك جوان معصوم به تمام معنا بي‌گناه بدون قصاص مي‌گويند برو و سرش را ببر اين چيست؟ ما خودمان را مي‌گذاريم ما فقيه هستيم ما اصول خوانديم بابا جلوي خدا بايستيم بگوييم اي خدا تو كه الان داري يك چنين حكمي را مي‌كني با كدام حکم؟ خودت در قرآن گفتي وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً ﴿النساء، 93﴾ مگر تو مي‌تواني برخلاف حكم خود حكمي را بكني؟ مگر مي‌شود؟ خدا مي‌گويد خب من بر مبناي مرحوم نائيني، اين قضيه را قضيه خارجيه فرض مي‌كنم و قضيه خارجيه فقط نسبت به علم مولا ارتباط دارد نه نسبت به تحقق شرايط خارجي، مي‌گوييم بسيار خوب آيا مولا مي‌تواند بر خلاف حكم خود كه خودش حكم كرده قضيه خارجيه‌اي را به وجود بياورد كه مناقض با حكم خود باشد؟ ما مي‌ايستيم جلوي خدا امروزه اين مؤلفيني كه رفتند فقط توي آمريكا نشستند و هر روز مزخرف و چرت ‌و پرت ‌هاي فلان سرهم مي‌بافند اين ها را مي‌گويند ما جلوي خدا بايد بايستيم و بگوييم شما نمي‌توانيد اين كار را بكنيد.

اين ايراد حضرت ابراهيم عليه السلام در مقام حكم در مقام فقاهت آيا اين ايراد صحيح است يا صحيح نيست؟ صحيح نيست چرا؟ چون همان طور كه حكم از ناحيه پروردگار نسبت به قتل نفس آمده اگر قتل نفس از ناحيه پروردگار حرمتش نمی آمد ما حرمت را از كجا استنباط مي‌كرديم استنباط نمي‌كرديم يا اين كه خدا فرض كنيد مي‌گفت قتل نفس مؤمن در يك چنين حالي اشكال ندارد اگر مي‌گفت اشكال نداشت خودش گفته حالا كه خودش گفته آن كسي كه اين حكم را گفته همان كس مي‌آيد و حكم مناقض خود را جعل مي‌كند اين جا بايد اين كار را انجام بدهي چرا؟ نمی دانیم ما اطلاع نداریم حكم دست اوست او اين كار را انجام مي‌دهد.

وقتي كه ما جواز حكم به ذبح به اسماعيل عليه السلام را براي حضرت ابراهيم عليه السلام اثبات كرديم جواز حكم امام عليه‌السلام را نسبت به افراد برخلاف احكام او مي‌توانيم ثابت كنيم چرا؟ ‌چون او همين جنبه علمي و جنبه اشراف را مثل خدا دارد چه تفاوتي مي‌كند؟ چه فرقي مي‌كند كه خدا بگويد فرزند را ذبح كن يا امام زمان عليه السلام بگويد چه تفاوتي دارد؟ خدا بگويد فرزند را ذبح كن يا اين كه اميرالمؤمنين عليه السلام بگويد چه تفاوتي دارد؟ اگر اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به شرايط موضوع و نسبت به تحقق موضوع اطلاع نداشته باشد خب اين كه امام نيست از بحث خارج است اگر ما علي عليه السلام را قبول داشته باشيم كه نسبت به تحقق و اجتماع وجود خارجي موضوع اطلاع و اشراف د اشته باشد پس بنابراين حكمش مطاع و واجب الاجرا است.

پس اين كه الان شما مي‌بينيد در محافل گفته مي‌شود امام عليه‌السلام حق ندارد برخلاف احكام كليه حكم شخصيه و حكم خارجيه اعمال كند اين چيست؟ من اصله باطل تمام شد چرا؟ چون اين ها امام عليه السلام را نفهميدند اگر اشكال در اين جا وارد است اشكال به حضرت ابراهيم عليه السلام هم وارد است هيچ تفاوتي نمي‌كند يا بايد بگوييد امام عليه السلام جاهل است كه نمي‌توانيم بگوييم جاهل است اگر امام عليه السلام جاهل نيست پس بنابراين كلامش نافذ است قوله حق و كلامه صدق و منطقه فصل هيچ در خود ندارد و صددرصد كلام امام عليه‌السلام مساوي با عصمت است در عصمت كه خطا نيست در حرفهای ما هزارتا خطا است اگر هزارتا يكيش درست باشد نهصد و نود و نه تايش ولي كلام امام عليه السلام مي‌شود معصوم وقتي معصوم شد مي‌شود مثل حكم حضرت ابراهيم عليه السلام مثل اين كه چطور فرض كنيد حضرت ابراهيم عليه السلام وقتي كه جبرائيل آمد نگفت تو اشتباه مي‌كني اين حكم تو بر خلاف است قتل نفس مؤمن حرام است حضرت امام عليه السلام از حضرت جبرائيل كمتر است مقام امام عليه السلام از مقام جبرائيل كمتر است خب بله شايد آقايان بگويند كمتر است فعلاً كه همه چيز داريم مي‌شنويم.

پس امام عليه‌السلام حكمي را كه مي‌كند اين حكم مي‌شود قضيه شخصيه ما مكلفيم كه بر طبق ملاك عمل كنيم الا في مورد كه اين مورد نص صريح امام عليه‌السلام باشد نسبت به يك مورد خاص آن مي‌شود قضيه چي؟ ذبح اسماعيل عليه السلام كه آن نسبت به ملاكات اطلاع دارد ما نداريم او عالم است ما جاهليم او اشراف دارد و ما از اين نقطه‌نظر اشراف نداريم.

اين جاست كه مساله در باب فقه‌الحديث مطلب پيدا مي‌شود بسياري از احاديثي كه فقها آن احاديث را معارض با احاديث ديگر پنداشتند از باب قضاياي شخصيه است فرض كنيد امام عليه‌السلام يك راوي مي‌آيد از حضرت سوال مي‌كند و حضرت مي‌فرمايد برو اين كار را انجام بده او بلند مي‌شود مي‌رود اعلان مي‌كند كه من اين كار را کردم امام عليه السلام فرمودند اين كار را انجام بده يك دفعه با آن حكمِ ديگرِ امام عليه السلام مي‌شود معارض، آن وقت يا بايد حمل بر تقيه كني يا حمل بر تعارض كنيم يا حمل بر اشتباه كنيم يا بايد حمل بر اشتباه راوي كنيم راوي اشتباه كرده است در حالتي كه نه، هم او درست است و هم اين درست است منتهي بايد به ملاك رسيد آن را در آن موقع گذاشت واین را در وضعیت خودش.

از جمله اين موارد آن حكمي است كه رسول خدا عليه السلام راجع به رضاعت آن فرزندي كه در خانه بودند که از جمله قضايا، قضاياي شخصيه است كه بعضي آمدند گفتند باطل است و گفتند كلام عايشه است و رد كردند كه ظاهرا مرحوم آقا هم همين مساله را ترجيح مي‌دهند كه اين مساله مربوط به عايشه و او چون ناقل است چيزهاي در ذهنم است در امام شناسي در كجا اين مساله است اما آن طوري كه مي‌شود اين مساله را چيز كرد اين است كه اين قضيه قضيه واقعيه است واقعيه خارجيه شخصيه يك مساله شخصي است چه ملاكي در اين جا بوده ما نمي‌دانيم و نمي‌توانيم اين را تسري بدهيم بگوييم اِه اين بيست سالش بشود خيلي عالي مي‌شود پانزده سال و بيست سال و هيجده سال خدا قسمت كند فرض كنيد اين آدم برود با هر كي مي‌خواهد محرم بشود يك دستي به سر و كولش بكشد. اينها ملاك گرفتند آنها راحت هستند.

تلميذ: ظاهراً علماء مصر بر صحت اين نوع رضاعت فتوي داده‌اند!

استاد: پس ما مي‌رويم مصر، برويم آنجا انشاءاللَه بد نمي‌گذرد!

علي‌كل‌حال اين مساله كه ملاك در قضاياي خارجيه وجود ندارد ولي در قضايايي حقیقیه وجود دارد چيست؟ باطل است چون مولايي كه در اصول از او بحث مي‌كنيم، جناب نائيني! قربان شكلت بروم آن مولا مشتی قنبر چغندر فروش نيست كه يك موقع بفهمد يك موقع نفهمد! عينك نزند و خالد را عوضي ببيند! آن مولا عبارت است از علّام الغيوب اين موضوع را بايد هميشه ما در مباحث اصوليه موردنظر قرار بدهيم.

و تمام اين هايي كه آمدند از بزرگان مثل مرحوم عراقي مرحوم نائيني و آقاي خوئي آمدند اين ها در اين نكته اشتباه كردند كه مولايي كه در بحث اصول بايد از او بحث شود و آن را بايد ملاك قرار داد مولايي است كه عالم به غیوب است و بر این اساس بايد قضاياي خارجيه و حقیقیه را تعریف کرد كه حالا با اين فرض ما قضاياي شخصيه چه قضايايي داريم قضاياي كه قابل سرايت به افراد ديگر نيست و قضاياي حقيقيه ، يك قضايايي هست كه انسان به عنوان ملاك و عنوان مي‌تواند خودش مصاديقی برايش تعيين كند

تلميذ:.......؟

استاد: قضاياي خارجيه همان حقيقيه منتهي خب ايشان شخصيه را اشتباه گرفته اند. ما در اصطلاح که مناقشه نداريم.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد